

۲۴۹۷

جزئی در کاغذ پیچیده آورد پیش شیخ درشت و مکتوبی در  
 شیخ درشت و سلام کرد و باز گشت بندگی شیخ و آن در  
 اشارت کردند و فرمودند که هر چه درین کاغذ است بستان  
 و برد آن درویش بکام اشارت آن کاغذ را پیچید و  
 و شیخ درون محسوس شد و شیخ بهادالدین باجن مقدس  
 میگوید که با ما هم وداع کردند و من آن درویش را  
 و پرسیدم که درین کاغذ چیست آن درویش پیش کاغذ  
 کش ده کرد موازنه یکسیر طلا خالص بود گفتیم برادر شیخ  
 رحمت فرمودند آن درویش رفت قدری من اینجا  
 نشستم خادمان شیخ را پرسیدم که امروز در خانه شیخ  
 چه احوال است خادمان شیخ گفتند امروز رسیدیم فاقه است  
**نقل** که بندگی که در شیخ رحمت و صد روزی که حساب  
 تنم و حوز دین در خانه موجود یافتی فرمودی که افسوس امروز  
 نه من بخانه فرعون دق درون میانه و شیر که در آن شب  
 چراغ درون خانه موجود شدی بسبب نماندنی در آنوقت



با صد ناز و نیاز این بیت میخواندند **بیت** دانکی نیت که روغن  
بچرخ افروزیم ذوق را با بش که بر فقه و زرنجیم **نقش**  
که میفرمودیم که وصال ما در شنیدن سر دلت و هر وقت که  
بنکی محذورم شیخ رحمت الله را بشنیدن سر در تواجد  
بر عادت حضرت مصطفی علیه السلام بمنزله قدم می رفتند  
و می آمدند و کاس در تواجد تاوه و زاری می کردند و در دگر  
از غیب پیدا شدند که چهره ایشان مثل آفتاب می شد  
پیش حضرت شیخ شدند و با شیخ مصافح می کردند و مقابل او  
زده نشسته و پرده سر و درواخته خدمت محذورم را برادر  
قدیم تواجد شده و بعد از تسکین تواجد آن دو کس را  
وداع کردند و خود به برون جره شدند و خود از ذات مبارک  
کشیدند و زمان خلافت و خرقه پیچیده در یکی بستند پس این  
خود را که نام ایشان شیخ ابوالاحمد ابن عطاء الله ابن شیخ  
نفر الله بود طبیبه ایشان حاضر شدند حضرت حضرت محذورم  
آن خرقه و زمان که در جلد بسته بود همچنان به بیت ایشان

۱۶۷  
دادند و فرمودند که برادرم ابوالاحمد این امانت را در خانه خود  
و بعد از وفات ما خواجه زنده را بیاور این امانت بسیار به عقلت  
او نیت که شش نام او پرسید و او نام خود با نامهای پیران  
خواجه گفت خود کوید بعبده شما این خرقه را که ده در زمان خطبه  
اگر نام او و اسامی پیران او موافق عبارت فرمان باشد  
این خرقه و زمان تسلیم می کنند این نصیحت فرمودند و ایشان  
وداع کردند و خود مشغول شدند علی الصباح خادمان و طبایان  
حاضر شدند چه مینه که ذات مبارک محذورم را انکی مرض شده  
است بعد از آنکه سلطان محمود بن محمد شاه کو این خدمت محذورم  
آمد محذورم درون جره طلبید سلطان آمد و سر بسجود آورد و نشست  
خادمان محذورم سلطان محمود را گفتند که امروز ذات مبارک  
شیخ را انکی مرض پیدا شده است سلطان محمود خدمت محذورم  
عرض نمودند اگر رضا باشد طبیب حاذق را ارسال کنیم محذورم  
از جهت اتباع سنت بر آمدن طبیب راضی شدند که پیغامبر  
الصق و السلام نیز تروی کرده و فرموده اند بلکه کرده اند و بگویند



و دایع کردند سلطان رفته و طبعی که در علم طب حاذق بود فرستادند  
 طبیب آید و بنفش محمد دوم دید شیخ زبان حال فرمودند **نه** بنفش  
 بنکری ز سر هم بگذرای طبیب **نه** کین دل فریض را الم لا و اگر  
 طبیب حاذق و صاحب هنر بود آهسته خادمان محمد دوم را گفته  
 که شیخ را ندای فلک نیست چه تداوی کنم که در شکم ایشان  
 جگر نمانده است و تمام جگر سوخته شده است سخن طبیب در سمع  
 محمد دوم رسید فرمودند که بر تو تفقض خواهم کرد و بسیار تکیه کردند  
 که این سرپیش کسی نباید گفت و با طبیب دایع کردند طبیب  
 پیش سلطان محمد دایع و عرض کرد مرضی که ذات مبارک شیخ  
 شده است در تداوی کردن آن عاقلیم طبیب دیگر حاضر بود گفت  
 آن طبیب را فرستادند که معالجه کند تا صحت روی ناید بزدل شیخ  
 فرمودند که بایران اهل شرع تداوی کند و شفای خداوند تعالی آید  
 اما اهل حقیقت نظر بقدری دارند چنانکه علاج خویش بکن ضایع  
 ای طبیب اینجا که بر جرات عاشق دوانه اردو شود **نه** طبیب  
 آنچه نمیدانست تداوی کرد شیخ با طبیب دایع کردند و هم را گفتند

که از جبهه بیرون شوند و بعد ساعتی رجکم اشارت بزدل شیخ  
 خادمان درون جبهه شدند و دیگر شیخ تکیه گرفته سوی فتنه  
 جرج نشسته جان بجایان سپردند اما الله و اما الله چون  
 خادمان شیخ را برداشته خواندند و خود بهیچاد تکفین  
 و تجهیز متوکل شدند سلطان محمود را خبر رسید که محمد دوم شیخ  
 رحمت الله مدتش سره بدرالیقار صحت فرمودند سلطان  
 با تمام مشایخ دعا که در آنوقت در حیات بودند حضرت  
 خود آمدند و پیاده حاضر شدند و بابت خود غسل دادند و مستحضر  
 در بابا بکی کردند یک طرف بابا بکی را سلطان محمود تا قبر کوف  
 خود برداشته و بابت خود در قبر سپردند فی التریخ ان شیخ  
 من شهر حادبی الاخر فی سنة سبع و تسعين و ثمانیة  
 و عمر شریف پنجاه و پنج سال و مدت **میشخت** چهل و چهار روز سال  
 پنج و ده ساله **قدس سره** رحمت الله که بخواه قطب غریب  
 شدت فرسوی باغ بهشت شالی آن چون طلبیدم زحر  
 رحمت عالمیان بود نوشت **و ایضا** رحمت از در او در **نه**



رمضان اول که رنگ فردوس برین است بر تخته نور شیخ پور کرب  
 دریای ساریتی که کعبین سبیل است و ابادان کرده آنوقت است  
 واقعت رحمة الله علیه رفته و اسحق مادامه الشکلیه فی القلعة  
**سید برهان الدین عبد الله قطب عالم نجاری قدس سره**  
 مرید و خلیفه و الدخود سید ناصر الدین محمود و الدینان بعد از  
 ابس خرقه بعسم خود در امده المتعال امیر سید محمد را قتل  
 سپردند و در دامن برادر خود تربیت یافتند و جد ایشان  
 سید الاقطاب مخدوم جهانیان علیه الرضوان در قونیه  
 بشارت فرموده بودند چنانچه منقول است از حضرت المشهور فی القلعة  
 الاعلی سید ناصر الدین محمود که میفرمودند روزی حضرت الدین  
 سید الاقطاب بمن فرمودند که ای فرزند در خانه تو از بی بی با مر  
 بهشتانی پسری متولد شود که دارش اسم اعظم و سید القدر  
 و غلاف بالش مبارک که در خانه الکابران شب قدر دریا نش  
 بودند و رحمت کردند و فرمودند که شب ششم از تولد آن پسرا  
 ازین جاد پیر این کسری و در وی به پوشانی و تولد مبارکشان

از انوار سلطه الهیه  
 قطب نامه نابینا  
 برهان الدین  
 سید برهان الدین

تاریخ چهاردهم ماه رجب رجب قدره سنه تسعین و سیمیه  
 وقت صبح بعد وفات مخدوم جهانیان علیه النجیه و الرضوان  
 چهار سال و هفت ماه و چهار روز و دو بالنگه و اقامت  
 در دو کوش حق پوشش نشان و الدینان سید ناصر الدین  
 قدس سره گفته و **عمر شریف** حضرت ایشان انار الله بر  
 شصت و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز رسید  
 چنانکه اسم **محمدی** افصح از ایام حیات آنحضرت میگردید **نقلت**  
 در مدارج المعارج سید عثمان شمع ربانی مسطور است که کثیر  
 پیر و سیکرین مسکین قطب العالمین برهان الحق و الدین  
 ذکر از کتب خانقاه ملک صلاح الدین در خانه و جدارش نشسته بود  
 و رخطه آنچه بر دهنه مبارک جد خود سید جمال الدین مخدوم  
 علیه الرضوان یک ساعت رفتی و باز آمدی و خواهرزاده او شیخ  
 عیسی نام درین سیر سیر معصوب بود و انتی کلام ظاهر  
 کیفیت سیر به کور از حدت شیخ عیسی ظهور یافت که با هم نشسته  
 در میان نهاد که هر ایک ساعت بحضرت آنچه بر دهنه و غلبه



مبارک سید قطاب محمد زوم جهانیان علیه الرضو نموده چنان  
و این سبب چو مسکن از آب دریاکی اینجا پر کرده آورده ام  
داران آب حاضر از او بیست را خورینه و دستر حال بر حضرت  
قطبیه اظهار شد بر آن غالب بود چنانکه لوه لکر بهتر را تا که تمام  
در تن زمین کرده و نموده و بر اظهار کننده آن دعای عبیه  
نموده و قصه آنچنان بود که چو بی خار دار در صحن خانه آنحضرت  
افتاده بود شبی بوقت نیمه بجهت طهارت بر جاسته بودند  
و بای مبارک بچوب خورده که سخت رسیده چنانکه بای مبارک  
خون آلوده گشت بر بال آنچه فرموده که لای بر لای لکر بهتر  
بیشتر چو بریت آهسته است یا چو بریت یا سنگ است چون از زبون  
گشت ظاهر شده که هر سه صفت در وی موجود است چون  
خبر بان حضرت رسید بخاندی فرمودند که گوشه کوچکی کن در تن  
شیر اند فون باز خادم پنهان کرد و بار فرمودند که طهار  
کنده این شیر مطلق غسل خواهد بود آقا الا بعد وفات  
آنحضرت مردی بود از مریدان حضرت سید احمد الشهبازی

بیان میر میران آنحضرت و برادر اعیان حضرت شایگان آمد  
و آن یک گشت آن آنجوبه الی را ظاهر ساخت **نقلت** که در  
همیشه و باز زده که بر مبارک به بیت و چنانکه رسیده بودند  
جدید رسیده و حجاب از پیش در کرده بود که اگر کسی بخواهد  
یک گشت بعینه میدیدند و میگفتند فلان میرود و فلان بیستاد  
و بیایسج تفاوت پنهان میبود که میفرمودند و از هر  
او از اسم الله می شنیدند و بعد از این اوقات دیکل کلمات  
که بالایی دیگران میخوانید و آب آن سخت کرم بود تا آنجا  
از او خودی ریخته و هیچ حاره محسوس نشد بعد از آن هرگز  
نخواهد است گرفته بدوش می نهادند و هیچ اثر و اثر بر  
مبارک نمی رسید و بر دیوار قلعه نزل و در کمره بای می نشستند  
**نقلت** که در وقت ضو جابه بر سینه مبارک می بستند تا وضو بجا  
نیفتد اما همیشه حضرت شایه را میفرمودند زنهان که و سواک را  
نخورد راه نهی و آنحضرت را در آن ایام این حال بود که اگر قطره  
آب وضو بجای می رسید فی الحال میکرد اندیشه و در غسل وضو



وقت بسیار تصرف میشد نزدیک میشد وقت نماز از آنجا  
 و آخر چون حضرت قطبیه دیدند که حال برین نزالت و عجز  
 که الهی این را از دوسو اسلکها در از بر که دعا در ایشان حق تعالی فرمود  
 و از آن در طه خلاص شدند و حال آنحضرت وقت طلوع آفتاب میشد  
 هشتم ذی قعدة سنه ست و حبیب دینا نایب بوده و فاضل  
 در تاریخ آنحضرت گفته طلعت شمس و حاله مطلع لولم یز  
 و ایضا پیر برهان قطب عالم دین سید ابی ربهل یقین راجع  
 یوم الاصد بوقت طلوع همت می حیات او بوقوع غر از دهن  
 علی ثمانیه مکان جیم و مای ذالحمه و مدت **حکایت** بجا  
 شش سال و **مرقد مبارک** آنحضرت در قطب آباد مدفون شده  
 و اوقات رحمة الله علیه رحمة واسعة **حضرت سلطان المومنین**  
**سید محمد شاه عالم محبوب الله مدثر** سوره مرید و ضعیفه  
 و شکر و دلدرد و خود سید برهان الدین عبد الله قطب العالم است  
 شهنشاهی خدا نافریده ایشان کینه بنده او را سزد سید  
 نه زمین در آن شاه عالم انکه نهان نهاده بر در آن سید بزرگوار

فدائی حضرت اعلا ادمه و خورشید بسمه اش شده خشت خورشید  
 در شسته از خزه و بر کمرش به جا و که چوبیل که آرزوی دریا  
 بجفتش همه حاجت روا **عالم** را انکه سده او هست کعبه شایسته  
 خاک ریزه جادوب در کمرش شده و در و که بصرف ریزد ازین  
 ز آستانش بر خشت است قدما **عالم** خجل ز خاکد کمرش آفتاب تابان  
**ولادت شریف** آنحضرت تاریخ هفدهم ماه ذی قعدة سنه  
 سبع عشر و ثمانیه در بده فخره بن حسن بها استیثان عن الانا  
 و الفتن در وقت و لفظ و ارت علی تاریخ است و کیت آنحضرت  
 ابو البرکات **لقب** سراج الدین و نام والده بی بی است مطبق  
 سلطان خاتون است و نقش خاتم **کیش لیس** **شیرینی** **عقده**  
**محمد بن برهان** **نقلت** در کمال سرار مسطور است که حضرت شاه عالم  
 مجرب العالم در صحن از کسی شنیده که میگفت فردا قیامت  
 آدم صدارت الله علیه در زیر علم محمدی علیه و علی آله الصلوه و السلام  
 باشد نجو مبارک ایشان گذشت که آدم پیراهن است در زیر علم  
 فرزند خود چون باشد آقا جمال مبارک بنو علی علیه و علی آله



من الصورات والسلام ففهمها در بیداری دیدند و پرسیدند باری  
آدم علیه السلام در زیر علم شما خواهد بود فرمود که نعم آدم و من  
تحت لوائی عرض کردند که او بیدار است زیر علم پسر چون باشد  
فرمان شد او ابوالاجاب است و من ابوالارواح و مرتبه روح علی  
از مرتبه جسم برای این او در زیر علم من باشد **شعر** ای خدایت  
ابن آدم صوره غلی فی معنی شایسته یابونی **نقش** از ملک در تخته  
که روایت میکرد از محمد حاجی که میگفت که مرا در غفلت شباب  
بخدمت سید عبد القادر توجه نمود بجهتیکه اگر چراغ فرداشت  
میگفتم یا سید عبد القادر چراغ روشن میشد و در دل غم داشتم  
که بخواه اینجانب هیچ جا میرفتم روزی در واقعه دیدم که میفرمایند  
ای محمد حاجی درین زمانه نعمت باشد عالم تعلق گرفته است بابت  
بیعت کن لغتم یا سیدی ای چندین هزار کس بر آینه مرا نگاه  
فرمودند که باین راه عالم شفا شد گفتیم که مرا در محفل عالی  
بروند که آنی محفل او بود همه او را سید پر جاستند و رسم  
ترجیب و تعظیم بجا آورده از او پرسیدند شما نازل ای نبی

اولو  
لینم بحیل لبط علی الله الی غیر ذلک من الایات والاخبار المهور  
از امر الشبهات و ستر فها و فات حضرت ایشان تیغ  
**سنة خمس و ثلثین و ثمانمائه و مئتمنه**  
واقعت **سید سید عبد الاول قدس سره** نام پدر  
ایشان سید علا حینریت صاحب شرح صحیح البیاضی  
تفسیر فیض الباری و نظم نظم سراجی در فیض و روح  
شعشع نموده و دیگر تعیقات نیز دارد و از سفر السعاده منتخبه  
را از کتب درسی جاشی دارد و در مدیعی از فرساده آفرین  
**در نسبت تقوف و استحضار حضرت حق سبحانه و تعالی**  
علی السویت و هر ذره آینه مظهر جمال با کمال آنحضرت است  
و مع هذا در وقت ندا و خطبه قلب صوری کردن بار است  
که دل معدن روح حیوان است و باقی لطایف روح حیوان  
متعلق اند بس توجیه نقب توجیه جمیع لطایف باشد و بلکه  
توجیه نقب موجب فتح باب است و مقدمه کشف لطایف ثم  
نعم علی الترتیب ممانیت الامر مگاشته انوار قدسیه ذات



وصفات حضرت حق سبحانه اسم این طریقه باشد و لهذا گفته اند  
 در قلب صوری روزن بیت که بان روزن برکت عالم  
 غیب و مشاهده مراتب جبروت و لاهوت کرد و وفات وی  
 تاریخ پنجم به در سنه ثمان و ستین و تسعایه رحمت حق بود  
 و **قبر شریف** وی در اندرون قلعه دهلی است نزدیک کلاکت  
 نزور رحمه الله علیه **شیخ علی بن حاتم الدین بن علی**  
**متقی الحسینی قدس سره** از بزرگواران حرید و خلیفه شاه باجگیر  
 و خلیفه شیخ عبدالحکیم بن شاه باجن حشیر دین در خدمت  
 شاه حاتم الدین متقی رسیده تفویض وی و عین العسل  
 و توفیق نمود که اندیشه و مدت دو سال در خدمت ایشان مانده  
 و میگویند که ولادت وی تاریخ در سال اربعه و شصت و شصت  
 و پنج هجری بوده در برهان پور در بایز زکوار او از خاک پاک  
 جوینور بفروده اند و بجای نیکو اختیار کرده و تحصیل علوم نموده  
 غایت و عین کرد و در اینجا از شیخ محمد بن محمد بن محمد  
 السخاوی فقه حنفی سلسله قادریه و شاذلیه پوشیده  
 و **قبر شریف**

مکان

و کتاب جمع الجوامع و جامع الصغیر شیخ جلال الدین سیوطی  
 احادیث ترقیب و وفات وی است جمع نموده و دعوی او  
 در احاطه جمیع احادیث بنوی صلی الله علیه و اله و صحیح و باطل  
 و سلم نموده از اقوال و افعال نموده و مشرب و صحت  
 شهبود داشته و باقیلا و حدت و وجود تر احبسته و شیخ از  
 در ابتدا ای حال از استادان شیخ اما در آخر عمر به شیخ شده  
 و خرقه خلافت پوشید و اگر شیخ ابن حجر در بعضی احادیث  
 بنوی متوقف و متردد می بود شیخ عرض داشت می نمود که این  
 حدیث را در ثبوت جمع الجوامع در کدام باب نهاده اند  
 تا بقیاس آن استباط معنی نموده شود و با شیخ عارف بالله  
 ابوالحسن سکری قدس سره صحبت داشته و وفات وی  
 تاریخ دوم ماه جمادی الاول **۹۷۵** هجری و وفات وی  
 و مدت عمر نمود سال و **قبر شریف** در مدینه منوره و اقصای  
 شهباز نمیده و لاهوت میان بده ابوالقاسم قدس سره  
 حرید و خلیفه شیخ خواجہ لادری حرید و خلیفه شیخ تاج

قبره فی جنه  
 المعالی حق مکر  
 فیما اعلم و الله اعلم  
 لکاتبه







سیر ذمسم در و این تاریخ چهار دهم بود از میانها بود  
در ماه رمضان سنه پنصد و بیست و دو اگر بنا بر واقع شده  
و قریبتر بقیه و اگر بنا بر است تاریخ قدس سه ماهه شیب چهارده  
گرفته و غیرت بقیه شصت و سه سال در و این شش و سال  
رحم الله علیه حضرت شاه و حبی الدین علوی قسری  
تولد آنحضرت در سنه پنصد و ده و قریب آنکه لفظ شیب  
آن میکند و والد آنحضرت قاضی بقرآن حضرت شاه  
نورده و حضرت شاه قاضی بقرآن حضرت فرموده که شما  
و اولاد شما تا بیست و یک باشد تا احوال این را فرمود  
کرده ام و لهذا چون بنیک حضرت شاه و حبی الدین حضرت  
حضرت شیخ محمد غوث رسیدند آنحضرت فرموده که چهار سال  
بشمارم و بعد از آن هر از یک نکتی یکی آنکه این کار بعبادت  
و ارادت لازم است و دوم آنکه تیر لباس بپوشید و سوم آنکه  
بایستد چهارم نماز و غیره تا آخر بپوشید و حضرت فرموده که  
که سوال بپوشید نصف کمال است این کار درین باب

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







بخش

دولت قطب قطب شمس و الدین ابو الحسن  
 محبوب الله و محسن و صاحب سجاد و الدین و الفیض قطب  
 مرید و خلیفه و تکریم صاحب سجاده و الدین و الفیض قطب  
 الشیخ حسن محمد چشتی است ای زری تو خرمی در جان  
 اشتیاق تو آتش بهمن دیدن آفتاب چهره تو خیم  
 دیده دیده را آن ذات پاک و شریف که هر تو مردم  
 مردم ایمان و ضمیرم خیال چهره تو آفتابی بزمه و بهمن  
 و کر تو طبع را طراوت عیش و شادمانی را شکر نشان  
 بر خط غیب ابراداد تو بهجه جان بند چش و جان  
 ذره کانه رهوای مهر کوکشت هر چو خورشید شکم مکان هر که است  
 در غلامی تو سرسته از نسج لجه حد ثمان صدر دین آفتاب  
 عالیا تو زبان دیده به آن شرف و دوام غم  
 مقتدی خلق خلیفه شان تا نیکی سپیل روح ادب  
 ذره فضل آمد رخشان قطب نام محراب خان شریک  
 سر کرده معاشره شمس و شمس و صفای آن میله آوازه تو آواز

در حالت ولادت خود بود و شیخ یک تا بود و در حالت بهمن  
 در حالت وصال زورگاه ذوالجلال شد خطاب حال گشت  
 و جیه دین و در شریف در احمد اباد در دوره رسول بود  
 رحمة الله علیه رحمة رحمة حضرت شیخ فضل و علی یونس  
 سلفی چشتی در احمد مرید و خلیفه حضرت خرم خرم  
 المکرمل علی السلفیات که در زیاده در ادب خطره راه یافت  
 که در تب مقصود است قصد سال بسته و ملازمه در آن محلات  
 امیر المؤمنین ابی بکر صدیق بگویند است باشد در روح و در  
 او ان در جای بود در معادله چینه در شجر و فانی و در  
 بعد در دال جمع شده اند الی الی و سید که این جان بکشت  
 و این جوی کلام گفته که ایشان امیر المؤمنین ابی بکر صدیق  
 و فرزند ی از اولاد ایشان نقل کرده است چینه او صاحب عرف  
 چون بیدار شده نه هلاکت و نه لبث از یاد شده چینه که در  
 ایشان جان داده شده است و در دال ناز میگردانند بعد از یاد اقامه  
 آن حضرت باقی شده است که آنوقت خود را از حضرت محمد خرم خرم

در این صفت باقی  
 که در این صفت  
 در این صفت



سرور و کار و این زمان شام فرخنده محمد تو هم فصل سوده نوبت  
 بنیاد تربت ارواح بقیاب و خاری ابدان خاک و بزم  
 بر نفع و قصود خاقان تولد شریف آنحضرت و ربان مفسد  
 بیجا و شمش بوده چنانچه از لفظ **شیخ** و این مفهوم میشود حضرت  
 این را شیخ محمد نام بود و چون رزبان مردمان شیخ حسن مشهورند  
 نام فرزند از جمله و غیر شیخ محمد نامند و فرمودند که اینست که حق خود را  
 همه با یک دارند و بخت و بخت عالم سرور و کائنات که دائم است  
 نام حضرت نوبت و نفس حضرت بنی قطب الدین بچنان بطور نوبت  
 در این است که شیخ و کار و مودان و علما و فضلا قطب ایشان  
 و اجماع نموده و حال تصرف و خوارق ایشان باقی است **نقش** قاضی  
 قدوة الشیخ الشیخ حامد الدین محمد فرخ صوفی الخیر که ذات معصوم  
 بنی از بی بقره الهی بوده حالتی که ایشان در ششده هیچ عقلی و فی  
 مرکب آن نمی تواند رسید که از ایشان بطور آید از حد  
 حساب و هیر و در آن است **نقش** که در ششده  
 حضرت قطب الاقطاب محبوب و معصوم

بیاد است الغنی و فقر شیخ عطا و عبداللہ شیخ امان عبداللہ  
 رفیع عبداللہ شیخ سعد عبداللہ شیخ بقیع غزالی عبداللہ المتوکل  
 قدس سره را هم بود و ما در امت الغنی مذکوره و فقر  
 شیخ قلی الدین المعروف بآج العلاء قدس سره العزیز  
 از فرستاد حضرت شیخ فرید الدین شکرار و حق المجد بود  
**نقش** قاضی شیخ قدس که این غیر از حضرت محمدی ششده  
 و ایشان از حضرت شیخ الحوین قدس سره که حضرت بنی  
 قطب الاقطاب را با تف غیبی از داد که خدمت قطب  
 بشرط تحمل و اظهار ربان مودت کرده ام و ترا القبول میکنم  
 حضرت بنی را از ششده این مرده حالتی عجیب و  
 روی داد تا سه روز مستانه و مدتها نمی بودند و هیچ  
 کاری از صحبت مردمان و غیره بوقوع نمی آمد حتی در ستر  
 و ذوق می بودند و حتی در خوف که رعایت شرط که تحمل  
 چگونه بجا آورده شود بعد از سه روز خلعت قطب عطا  
 کرده شد و همان روز در تمام شهر مشهور و معروف



که شیخ محمد قطب زمان است بعد از المصطفی که تاریخ  
بیت و ششم ماه رمضان المبارک سنه هزار و بیست  
از بهوت مبارک انبویه علی صاحبها الصلوة والسلام حضرت بزرگوار  
قطب الاقطاب محبوب الله بخدمت خود وی نام چیزی از بقیه  
دفعه که از بازار قزلبات خریده باری چون آورد فرمود که در  
بدار وقت نماز فجر حاضر باشی شریف خواهند آمد چون است  
بدیشان دهنی خادم فرموده بی آورد و دیگر خادم را نیز بفرست  
هم حاضر بودند وقت بهیچ شب بیت و هفتم ماه مذکور سنه صدر  
خلعت قطب عطا شد آخر شب قبل از صبح صادق حضرت  
شریف عبد القادر عید روس ابن شریف شیخ عید روس  
فرستادند هر یک که عده بزرگان و فضلا و سرآمد عفا و علما بودند  
تنها از خانه خود که بجوهری واره مشهور است آمدند با حضرت  
بنده کی ملاقات کرده نماز فجر همراه حضرت بنده کی ادا کردند و بعد  
فراغ از ذکر و فاتحه که معمول است خجسته است شریف مذکور  
اول از همه پیش تره مصحف کرده فرمودند که قطب مبارک

خادم را اشارت رفت تا نزد آورد و شریف داد و دیگر حرمان  
حاضر بودند همه مبارک باد قطب کردند شریف هر یکی را که حد  
بوجه بدست خود داده از قد بطریق ترک می دادند از هر طرف  
آواز برآمد که شیخ محمد قطب شده تا آنکه از در و دیوار صدای  
که شیخ محمد قطب در همان روز در تمامی شهر از هر آن طرف  
آواز و قطب حضرت بنده کی شایع شده تا وقت صبح در ملک  
از خواص و عوام می آمدند و تهیت قطب می دادند می کردند  
شریف مذکور وقت چاشت بر کاری سوار شده بجهت خود  
تشریف بردند الحمد لله علی ذلک **ت** که اکثر اوقات بخدمت  
مطالع مشغول می بودند و شایانیک بودی و چراغ چشم بودی  
دستار مبارک از فرق بالا کردند و روشنائی مانند ستاره ها  
میشد که بجهت تمام چنان روشن میشد که اگر کسی خواهد بجز  
نویسد و یا بگوید و یا رشته در سوزن کشد تواند کرد و بگوید  
بنده کی در همان روشنائی مطالع می کردند بعضی که از سواد  
طفا و دختران که از فرساده حضرت بنده کی بودند و از سواد



در روز نهم که می دیدند که مانند ستاره از فرق حضرت  
بنده کی طلوع کرده است **نقش** که روزی آنحضرت بعد از  
غبار ظهر بخلاف معاد خود از چوهار مبارک بیرون آمده بران  
مبارک خود به شیخ ولی خادم داده تا آب از وی برآورده  
خشت کند شیخ ولی دید که جام تمام تر است چو داده آب آورده  
چشید چنان شور بود که تاب نیاورده از دست بیرون آنحضرت  
دیگر خادمان را چشاند همه متعجب شدند که این چنین آب شور  
اینجا از کی آمده است که درین سری بوده باشد تا به نایب و ماه  
روز و در آن روز حضرت نمودند بعد از چاه ماه عبدلطیف  
حرم بنده کی که در وی بالاکشت از سودر یا آمده ملاقات  
حضرت بنده کی مشرف شده با خادمان حضرت بنده کی حکایت کرد  
که اگر مد حضرت بنده کی بنودی چهار ماغوق شدی شیخ ولی  
و دیگر خادمان حقیقت پرسیدند گفت که چهار ماغوق و ربط  
افتاده بود و از غوق شدن چیزی مانده بود اهل چهار ماغوق  
من بر خود را یاد کردم و آمد از خواستم حضرت قطب الاقطاب

۲۲۲  
از راه سنت و جماعت آنرا تمام و زیدند و در فضل مشهور  
گشته نمود با سید غصبه و غضب انبیاء و اولیاء اللهم انی اطرب  
المستقیم و تبنا علی الدین القوم آمین **نقش** که آنحضرت را اشتیاق  
زیادت تربت مبارک حضرت قطب الاقطاب فرد حقیقت  
شیخ نصیر الدین چراغ دهبی و دیگر برکان از حد زیاد شده از  
احمد ابد به بیرون روانه شدند چون اینجا رفتند به شیخ و کار  
بیشرف ملازمت سعادت اندوز گشته حضرت بنده کی را بی  
حضرت خواجہ قطب الحق و الدین بختی راکبی و حضرت سلطان شیخ  
سلطان نظام الدین محمد بدونی و حضرت فرد حقیقت شیخ نصیر  
و الدین چراغ دهبی قدس الله سرهم اکثر اوقات میر  
روزی برای زیارت تربت مبارک حضرت شیخ نصیر الحق و الله  
قدس الله سرهم روز رفتند در آن روز در کعبه مبارک کسی از خادمان  
حاضر بود هم بر داشتند بود حضرت بنده کی خادمان خود را بر  
داشتند خود اندر رفتند قبر مبارک حضرت فرد حقیقت که آنرا  
ترشید بودند و آن هم یک لخت سنگ بود از میان سنگا



حضرت بنی در میان رفته خادمی از خادمان در دیده نظر نگاه میکرد  
چون این حال معاینه میکرد دیگر خادمان را نگاه کرد ایشان چهار نفر  
همه بدر دانه کنبه آمده مخیر و متکلم ایستاده شدند بعضی از بی دانه  
که بزرگ کنبه نشسته بودند چون خادمان حضرت را سر اسیر و بزرگ  
دانه آمده پرسیدند که چه حالت است خادمان کیفیت بیان کردند  
ایشان نیز ایستاده شدند هر کسی که می آمد بدر دانه ایستاده  
و مجلس اجرات و طاعت بود که اندر بزرگ کنبه رو نما مقدار هشت  
اهل تخیم همچنین بود مردمان بسیاری بدر دانه جمع شدند نگاه  
حضرت بنی از قبر مبارک حضرت فرد حقیقت بیرون آمده بود که  
اقاب و ماه پیش وی تا یک ماه از چهره مبارک بر تو افکندند  
خادمان و بجا و رزاقان و کریان بر پای مبارک نهادند حضرت بنی  
امر را تسکین داده از کنبه بیرون آمده نشسته این حکایت در تمام  
اطراف وی مشهور و معروف گشت همه از که و مدعی آمده و بشرف  
قدم بوس مشرف می شدند تا چند روز همچنین مردمان بکار رفت  
می آمدند و اکثر غریزان ایجابی که بدین سبب مرید و مخلوق قبر تزیین

بر داشته می بیند که از طرف سر قبر تا شکافی نمایان است در اصل  
یک تخت بود الحال و تخت برار شده است **نقش** که آنحضرت را در علم  
ظاهر و باطن دستکاهی بر تپه بود و صاحب تصانیف و عمده از نظرات  
حضرت بنی که نقییر حسنی مشتعل بر شهادت هر از بیت مع ربط آید  
بآیه و سورة نبوة و وجه تشبیه سور و استدلالات و اشارات  
و بیان وجوب سجده و تشبیه آن و وجو نام رکوع و ابتداء  
در عایت شده و بعد توقف و فصل و وصل و حرکت و سکون  
و ادغام و یون و تون و غیره و کمال بالجهت تفسیر است که تا این زمان بر  
شرفی تفسیر کرده محض و نیت الهی بود که بعد وی برستخو  
بنی دادند و کجیة اسرار کلام ربانیت و تکرار که از اطفال نمایه  
البته خواهد داشت و این تفسیر بنام والده خود حضرت قطب الاول  
ساخته حسنی نهادند و دیگر کمال اسرار الحسینه که مشتعل بر شهادت  
قسم اول بیت هر از بیت و قسم دوم باز ده هر از بیت و قسم  
دهم هر از بیت و هر یک قسم مشتعل است بر کعبه و بیت اسرار  
که حیدر آن سه صد و شصت اسرار باشد الحق آن کتاب حرکت



سراج و هر چه از ادب طریقت و سخنان حقیقت و اشارات  
 در وی موجود است و از همه کتبهای حضرت بنی ابن کمال  
 و معروف تر است و مقبول همه که در گذشته و بکلی و نه در  
 نیز رسیده و از کتب نفایات دیگر در میان اولادین و در بعضی از  
 فان شیت فارغ الیها از خط سادات و نقابت پناه  
 سید احمدی که یکی از عمده سادات بود و در روح و تقوی مشهور  
 و معروف و در کار خود نقل نموده شد بنی حضرت شیخ محمد حشیر  
 خواهرزاده حضرت شیخ بغیر الدین محمود چراغ دینی قدس سره  
 که در احمد آباد کربلاست بود و در جمیع علوم ظاهر و باطن و کلمات صریح  
 و معنی جو یافته کامل و از ادب اکبر که مرتبه فرستاده  
 داشته اند در سلسله که تاریخ پنجم شهر جمیع الاول فخر از او شنیده  
 قدوة السادات میان سید جمال جو در سیوتان معلوم شد  
 این بغیر قضیه امر ضعیف کرده بود الحمد لله که این بغیر هم بکرات در  
 که دو نوبت رفته بود و هم در دینی که ایشان زیارت حضرت  
 شیخ بغیر الدین قدس سره توفیق آورده بخدمت این بزرگوار شرف

شده بود و نویسنده منی حاصل نموده تاریخ رحلت ایشان این مشهور  
 بود و چشتی محمد اکبر تاریخ دوم نیست و اصل حق محمد حشیر  
 باید دانست که در اکثری از تاریخ وصال حضرت قطب المظاہر  
 در سنه یک هزار و چهل و یک واقع شده و در اکثری یک هزار و چهل و دو  
 معلوم شد که قول صحیح که مدت اما اکثر از مردان معتبر خلیل کینه  
 و الله اعلم **شیخ حمزه و ده مو حشیر قدس سره** مرید و خلیفه  
 سید عظمت و راز و ایشان از پدر خود سید میران و ایشان  
 از پدر خود سید راجو و ایشان از پدر خود سید شاه به اسد و  
 از خود صاحب راز سید محمد کسیر و از پدر خود سید اسرار الله  
 و سلسله نسب ایشان بامیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه میرسد  
 و آنحضرت در عالم معاد خلافت و اجازت بخدمت شیخ المومنین  
 غایت فرموده بودند و آنکه نسب بامی آنحضرت به شیخ الاسلام شیخ  
 شیخ بهاء الدین در کربلا رسیده غلط فاش است و فاجات آنحضرت  
 بتاریخ نیست و پنجم ماه ربیع الاول  
 و قبر شریف







سرانجام کمال رسید به ملک محمود پسر دوشیز سره مرید و خلیفه سید بن  
 مرشد مقبول عالم و والد ایشان وزیر زاده ملک خاندیس بوده و از آنجا  
 بحضارت حضرت شاه مغفور محمد زب کجنت رسیدند و کور رسیده از آن  
 آورده و تارک گردیده و آنحضرت گاهه با هر فکر شوهم میکرد و بفرار  
 ابرار کرده میشود **س** باقی خبر داده ده احوال و با ده مت ساز و  
 نو زباده ده کران چو مت شویم بی بیو کار و نیت شویم محو گردد  
 ز لوح منش ماصورت خوف غیر و نقش سویی تلخ و تیز و کونا کفر فیه  
 استیز از دست داده افتم مت **چ**یت بهتر که دره من و باز گشت  
 شهود خدا **ج**یت سیر ظهورش و وجود حاکم محو غیور و رفع قیود و زوایر  
 که از حال صفا باشد آینه خدایا تا بچشم حسد خاک نرم جامه  
 بود خویش چاک نرم لقمه ماهی فنا کردم قابیل صاحب کرم  
 مطرب مت ساز بنجو و سار **خ**یز و عشق بی نوا نواز نغمه زان  
 کران ز بهوش شویم از زبان بگزم و گوش شویم **و**فات ایشان  
 تاریخ از دهم ماه **ج**اد الاول **۹۹۵** نه هفصد و نود و پنج  
**ت**ا **ح**ی نافع خلق در جهان رحمت الله علیه رحمت الله علیه

بنویس از دست شویم

**سید محمد ابی الفتح نظام الدین مقبول عالم ابن سید ماه**  
 تولد آنحضرت تاریخ گاهه دهم ماه **ج**انی **۹۹۵** نه هفصد و نود و پنج  
 بفرار شده و والد ایشان بی یامنه بنت سید نصیر الدین محمد بن  
 عبدالوهاب بن سید مراد بن سید سلطان محمد بن حضرت شاهیه  
 و والد سید عبدالوهاب ام ولد بود بائی مان کلانام و مرید و خلیفه  
 ولد خود ماه **ک**اد در علم طاهری دست تمام میرشت و صاحب  
 رایق و تالیفات فایقه بوده اند و جماعت شایسته که منتخب **ک**ر  
 که مفوظ شریف حضرت سید محمد شاه عالم محمد بن است از تفتیش  
 حضرت ایشان است و بعضی فواید در وصف نموده و چند حدیث  
 ساخته و جامع کنوز محمدی و زینت شریعت است نه بوده و از فرستادن  
 حضرت شاهیه هر یک آن کتاب به بخط نموده و نقل شده از ابرار  
 برده است و بعد از آن در بیان سیر و احوال و سار و کلام  
 و غیره نیز جمع کرده و بطن و در تفصیل الدیوان نوشته که است محمد  
 نس علیه غفر له و آله و احواله و از دهم و دهم بهترین است  
 و اصحاب ایشان در غیر آنست تعالی عنهم خیر است الله و طهارت







فی الجمله در اندک مدت در احوال و مقامات تفوق بر کمال  
پیدا کردند و صف کمال و اکمال کوئی سبقت بر نداده و ولایت  
محمدی علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلامات چنانکه از مکاتب  
حضرت شیخ بهر است پیوسته به قایل آن در زده العبد  
محمّد گشت و بحقایق وراثت مستعد گردیده و در کف  
دقایق این راه بیان دانی و کلام شافی دارند و رسائل  
لطیفه و مکاتب شریفه که عقل عقیل در ادراک آن بعف  
اعراف دارد بسیار تالیف نموده فقه جده از آن تحقیق  
و آن مکاتب مشتمل بر سه جلد که هر کدام بخیرت ملو از در لای  
هر از و حقایق **مکتوب الحفوت** از حضرت امام زکریا و در کتب  
و متن کثرین محمد معصوم در و از موقوف عرض بر یافتن عینه  
برسانند و از نامه های گرامی بی دریغ با بعضی حقایق  
میرسانند و معالیه را از حقیق با من حی بر نه اول ملو  
مستف من تجلیات نشئه و معارف جلیه بود رسیده بعقد نشئه  
از آن بهر در گردیده و حقیق یافته بعد از آنکه مکتوب که مشتمل

۴۸۷  
مشتمل معارف نورانی است شرف ایراد یافت در این  
مطالعه آن شتوری شتوری از نور صرف یافته بود و بکمال  
بآن نیز فهمیده و تاملاتی در آن استخوان داشته و چند  
کتابت آن نسبت مستوری نایب تا همیشه چه باشد  
حضرت سلامت از غایات او نگاه نویسه و حقایق  
او را سبحانه چه بیان نماید گشتن گشتن بی بر نه هر چند  
ندانند که از کی میرسد اما الله اذات و کیفیات که درین  
رو میهنه بیان آن نمی تواند کرد و ذوقی است نه بیاید  
من نه با اختیار خود میروم از قفای او آن دو گشته عزیز  
گشتن گشتن حضرت حق سبحانه و تعالی علم و تمیز کامل  
توجه عیال عطا فرمایند رب زدنی علما قبل این بهر صوب  
قاصدی و اقصیه تر شده فرستاده بود اگر بصحت و سقم آن  
مختار شود کمال بنده بر روی است وفات آنحضرت تاریخ بهم  
ماه ربیع الاول در سنه  
تو ایچند قدس سره شیخ ارسته







حیات یافت و در آن ایام در ذوق حضرت بی نابی  
 تا آنکه خود را در محبت حضرت بنی در باخت و بمقتضای خود  
 برست حاجی علی **علی دین محمد** سره و به و حلیم حضرت  
 قطب الاقطاب شیخ محمد حسین **از بیابان** در کس رایت  
 حضرت قطب الاقطاب محمد **از بیابان** در خدمت حضرت  
 ایشان آمده مرید شد و کتب تصانیف حضرت سرنگد  
 و بحر الاسرار و بعضی از رسائل نقل کرده و بیابان وطن  
 ایشان بود و در آن اوقات در خدمت حضرت **قطب الاقطاب**  
 کتب تصانیف مقابله میکردند و هر جا که هر روز مقابله میکرد  
 بر حاشیه کتاب چنانچه مستطمان لفظ بیغ می نویسد این  
 لفظ عشق می نوشته سلسله ایشان در اینجا بر این است  
 و اگر می از مشایخ اینجا تو رسیده ایشان جسته و خلافت  
 و اجازت گرفته شاه به اندک آنکه از فرزند آن حضرت  
 شاه به اندک این سید محمود این سید محمد سید در آن وقت  
 از عمده خلفای بنی حاجی علی بودند **شیخ غلام الله**

ایشان از جوهر مراقب حضرت قطب الاقطاب شنیده در خدمت  
 آنحضرت خادم خود را و نشاند و خواست اجازت و خلافت نمود  
 حضرت بنی که مشور الخلفاء از بیابان رسانده سلسله وی در اینجا  
 جاری شد **شیخ سیاح نظری** **دین محمد** **از بیابان**  
 حضرت قطب الاقطاب شنیده خادمی را در خدمت حضرت  
 بنی که رسانده خواست خلافت و اجازت نمود حضرت  
 بنی که آن خادم را نزد خود طلبیده دهشت مشور الخلفاء  
 عطا نمودند و اینجا سلسله وی جاری شد **سید محمد**  
**سید عبد الحکیم بن سید مصطفی حسین** **اکلیسی** **از بیابان**  
 مرید و خلیفه شاه عبد الجلیل بن سید غیاث الدین تالی است  
 و در خدمت بر خود سرگرم بود و اظهار عقیده چنانکه می باشد  
 نمود و در شب صحنه کبوی بر سر خود در آن سقلمان در  
 و صوفیان خانقاه به راه شیخ خود می برد و روزی شاکی شد  
 که با بر دیکر تارک بر بنده از حرارت طعام مسوزد  
 و نموده علق میکند که تو هم تارک مردمان خواهی بود



اولاً الحی نفس را نه بود بطور یسیت و اخوت  
 اب را اخوت خلاف مشرف ساخته و جری از  
 بهشت و نهاده رخت بطرف اکلیمه نهاده و فرموده  
 که این سبیل کاوشش داده کاوشگر و نهاده  
 بشیر و جرات از ادبش که حضرت عونت الاعظم  
 بخار دارد و در شمار امر و طایع حضرت عونت الاعظم  
 کردم و مردمان شمار طایع حضرت عونت الاعظم  
 گفت وفات حضرت ایشان تاریخ خوه ماه ربیع  
 ثانی و قبر شریف نیز در قبه اکلیمه واقع است  
 یاز و دیرک به شیخ عیسی سندی البندی البراقی  
 المعروف بالمشفی الظالمی نقلاً عن شیخ محمد نام والد  
 شیخ فاضل بن یوسف بن رکن الدین بن معروف بن شهاب  
 المودنی الشهابی الجرجانی و میر شیخ فخر محمد عارف  
 و صاحب عن المعانی که در سنه حافظ تصنیف بعرفه و یزدی  
 و در جمیع موزه و در مینو به که خروج روح عبارت

این کتاب در موزه  
 و در مینو به که  
 خروج روح عبارت  
 است و در جمیع  
 موزه و در مینو  
 به که خروج روح  
 عبارت است

این کتاب در موزه  
 و در مینو به که  
 خروج روح عبارت  
 است و در جمیع  
 موزه و در مینو  
 به که خروج روح  
 عبارت است

۲۹

از آنست معبد از فانی او صاف بشری و تجلی خلق  
 ربانی احاطه او بر عالم ارواح و فانی و بدین احاطه خود را  
 عین عالم ارواح دانند یعنی چنانچه وجود حق تجلی ثانی  
 عین معنی ارواح است همچنان سالک عینیه عین وجود حق  
 و عین معنی ارواح است و او را تجلی کرد و در عالم روح سالک  
 عبارت از آنست که خود را عین عالم مثال شمارد و معانی  
 که در میان عالم مثال و او بود از میان بردارد و خود را  
 عین وجود مطلق انکار کند که بصورتی که تجلی است و با  
 هر که لطیف تجلی گشته اما روح شهادت بخار است  
 از گشتن سالک و صیقل داده او در عیش و عشرت و در کار  
 و در افلاک و در انجم و در غم و غم و غم و غم  
 طبع روح از اینها زلفه عینا و عین رها بکند و خود را  
 به تجلی باین دنیا در غایت حسن خویش از روی حق  
 انکار کرده پس عین عارفان آن تا شهادت  
 یعنی بموت هر دو هم شهادت و هم اکل و هم ماکول و هم عا

این کتاب در موزه  
 و در مینو به که  
 خروج روح عبارت  
 است و در جمیع  
 موزه و در مینو  
 به که خروج روح  
 عبارت است







ظاهر را و ظاهر باطن را مانع نمی بود اما در کار دیوتی تن در بود  
 صاحب عظمت و شان و وقار بود و اگر از اهل قبله و حرم  
 ایند امیر ساینده اما ایشان را هیچ بر دای نمی بود و رحمة الله  
 رحمة واسعة دار حضرت قطب الانطباق نیز خلافت گرفتند  
 مولانا اسحق بهر دینی **قدس سره** مرید شیخ عبدالحق بود  
 و او مرید بزرگ شاه و حبه الدین بود و در علوم ظاهری و باطنی  
 دست تمام داشت و صاحب لطایف بود و تصانیف  
 اخذت در اکتاف مشهور و مودت است و در حضرت  
 حضرت قطب الانطباق مجرب است و اعتقاد بی بهم  
 رسانیده خلافت و اجازت گرفت و بعضی از تبرکات  
 حضرت قطب الانطباق نزد فرزندان ایشان بوده و داشت  
 اخذت بنابرین **شبه**  
 و **قبیله شریف** در بند بهر و ج اندرون قلعه قریب  
 در دانه کی در مدینه خلیف و افق رحمة الله  
 رحمة واسعة **شیخ ظهیر الدین محمد بن سلطان** مرید شیخ

الدیر  
 سجانه او آتش لا یقوت و اما بخت یک فوت و اما ستران نفس  
 نه اذ اقال من مشلی بالاضافة الی یار الکلم ارادت النفس  
 بقیة بنفسها فی نه الوقت و تترتبه الذلوعی و له الکانت نظام  
 مودنا بالاعجاب مکتوبه بکیت یوئل بالاعجاب من الاستراکین  
 غلبه الودیه لم یقل ذلك و اطاعت کرد کاهی کلینا و سر  
 فی ترقی ان مک لاندیه جیهة فی نورش اترقی هو ظاهر و غیر  
 ان فی ان القلب اذ افرح و ایتیم بالوراد و اشتی سکر اکادت  
 نفس ان تثبت و تترت کاسن غلب القلب لم یستطع و کذا نقل  
 بجهنم و هو الموت الاعظم قدس سره کما هو المشهور قدس سره  
 شیخ الادب و رفاة قدس سره و اما بخت الفول عیة ما قبل کادت  
 سره و الکانت مطیئة منقاد ان تاخذ خطه فان جود کما  
 تدری بالاضافة الی الکلم محض خداع النفس و الکال بخره سجانه نفس  
 ترکت الی کلینا الاصلیه و لم یکن عیة فی جیهة موجهة تدری  
 و ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الترقی لدنیای کون قدس سره  
 بانیه الکال فان السر فی الله لا یقطع انه الکال قدس سره



فی الترتیب مع بلوغه غایه المبلغ ذلک لیس حاشا مدرسا و ادب فی جاب  
 الشریف بل هو کمال علی کمال مکره قریب بره محفوظ من النفس  
 فی هه الوقت یوکره قریب بره مکرال بخر الوصال و الک هه کیف  
 و الاخر و الله سبحانه بالطف و الکراهه نئی تله و الله اول  
 و لیکر الوصال و لیقال ان الکرمال غیر المقتضی کما هو  
 لدا نقول الصحو و الکرمال بن متعاقب علی الکرمال منتهی کما  
 ادل الله ان الکرمال الصحو بالنسبه الی الفتنه غیر بالنسبه الی  
 کما هو الظاهر علی من طالع کتب القوم و یدل علیه قاعه القفیه  
 النسویه الی جاب قریب بره سقا فی الحکایات الوصال فقدت  
 خیرة نوحی تعالی الی کم ان الکرمال بالفقه لیس بالقدم الی هو  
 بل الکلام کتبی و المعنی ان الی قریب قریب سره احیاء الی الله  
 و توکل کذک قول بعضهم اسرحت و الحجت و طفت الی اظهار  
 و قلت بل من مبارز فتم خرج الی الله فیه القول علی کما  
 ما یست و منها شاره منه الی توذنی و قریب و هو ظاهر من کل  
 علیه و نک علی ای کون کلمات المکره بظاهر المودنه بالکلام

اگر ترب بچ با هم یا شرب و یا قریب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 مشو مکره و ای زاهد یعنی کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 و چون این دیوانه اخفرت زبده المحققین سند العارین شاه کلشن  
 دیدنه و مودنه محمد و م را ده بدوش شواختن خیرین چرمی بیکلفت بعد  
 در مذاق و خیرین سخن را آب و تاب بر دوش نشان دادند و کتب  
 اخفرت کز انیدنه و صلاح یافته در عالم خیال دیوان دیگر و کتب  
 و چه شاعران نیز صورت ترسیم می بردند عالم کلشن به جلوه  
 کلشن ولایت لاله داری می برد چون کوه از دامن ماله کل کل  
 از کلشن بخود شدن عرابه خضر می دید بجای سبزه از لسان  
 اینچنین چشمتی زما غافل نمی باید شستن چرخ روبرو بدوش  
 خولشتن سامان ماله و در تجر و به صحت و چه بخت ایچ  
 بگذر از کار و دو عالم چه در بخت ایچا غنیمت نشود و جویها تان و جوی  
 بوی کل بمنفس تریخ بخت ایچا اضطرابی نوان کرده جرئت  
 که برقی لطیفه قافیه کلشن ایچا شو خوشتر کلشن نشا هستی دارد  
 خنده جام کل فتنه کل بخت ایچا برزم عشق و مودرم را مکن و ک



که خوش بختی چنگ ای از خمی عشرت و عشق است دل نازد  
 شوقی بخت می تیغ ز کنت ایجا حسه شبنی از قطع ره عالم  
 الفت تو پیرس کام در راه زدن رفتن ز کنت ایجا **و** به  
 داد در اینها با خط دارم آشتیها که بسینی صفای نازکی  
 رنگ بار است روشنایها کام کستی نه است سینه من نایل  
 داده ام صفای ای چه درای تو قدر الفت دل نازد در آشتیها  
 صبر است رنگ و دم را خوانده ام در کس که با اینها نیرنگ بخت جوده  
 طو سن هم جانت خود نایب نایل نقش لب چشم کسی بکند  
 سینه که با اینها سوخته از دغای به کمر آن جلوه داشت بوفایها  
**و** مسکینی صد رنگ لعلی به باب پیرس غنچه سان از خنده  
 بستی درین محفل چرا دل ز سر تاپای از جوش طبعین کیت  
 آب در چشمت نیکو در بکین و دل چرا این بسمل چرا دل  
 چشمتی برف خویش پیچیده بیکه ای ظالم کردی حل این  
 مشکل چرا **و** به هیچ حسرت نیز نیم آهانی جوشیم مانده در زیر  
 داریم و خاشاک می خاشاک توان از بخت صبر مرا خ از سن گرفت از

از ارشاد کشتگان آن لب نوشتم عشق را جوش هم در شسته  
 بالگاه آهوی تصور به دوشیم **و** که که استعدا باشد صحبت  
 چه سودی که آینه کو باطلی تصور آشتی در زنجیریت رنگ بی بانی  
 نه است شکسته خورش نباشد خنده تصور **و** در شکیبی تو باغ  
 عشرت خورش حاصل نه است سیر از خود رفتن چون  
 رنگ کل منزل نه است **و** در شکیبی آن بی باک رنگ جلوه در محفل  
 نه است شمع را دیدم که خیز از سوختن حاصل نه است **و** عشرت  
 جوان نایب تازه خشم عاشقان خنده کلهای رنگ افتان ریش  
 ناله در دل که به باشد هم آرام نیت بهج خاطر در ریش کردن این  
 بسمل است آب کرد دل که بندد نقش رنگ آند و باده درین  
 منت موج خون بسمل است چاک دل عشرت فردر خاطر **و**  
 سیه افلا آتش خانه رنگ کل است **و** درین چمن که کل دغا را  
 یک آینه است نظر بنده نوزن و نال بچین است ایچو بوی کل کسی  
 از سیرین آگشته دامن افانده هم بکوشن که هم نازم است  
 پیش پای تو می بندد که در طوق قری رکاب را مانده تا کل روی







روح شریف از بدن با یک مفارقت میکرد متنبه می ساختند  
 که ازین روح من تنی که نشت و گذشت اندر عضو که روح لطیف ازین  
 بازمانده از دست یارک هارت می نمودند و متحمل بجناب دوست  
 گشتند و تاریخ ششم ماه ربيع الآخر سه شنبه شب جمعه قبل طلوع  
 الصبح سینه یکبار رو کفید و بپشت و چهار جان بجان سپردند آن  
 و انالی را چون و در احمد اباد کرات در بوره شاه پور و در  
 در خانقاه و الدخود بر ابرق و الدخود جانب مشرق مدفن گشتند  
 رحمة الله علیه رحمه الله و انکه در حقیقه مادر است الشمس طاهره  
 و شریف سی و پنج سال و چهار ماه و بیست و شش روز و نهمین ماه  
 آفتاب ربيع حنت کوهر درج شرف افروخته از باب و فان مرشد  
 اهل بهشت چون ازین دارالوالت کرد و رحلت نمودی حق تعالی  
 تاریخش را تداین که بوده تاج حقیقت و در کوفه بهشت و این  
 آن قطب زلمی که عرف کامل بود در نورانی بقا قصه نمود  
 در شانزدهمین تاریخ و شریف سی و پنج سال و نهمین ماه  
 در این دایره حقیقتی قدس و در کوفه نورانی و در حقیقت

از الدخود در دو در علوم ظاهره و باطنیه موم بود و کسب و کسب  
 و بهر علوم از حدت و الله بر نور خود در بر کرامی خود حاصل کرده و در  
 برای استعاده آن رفته و طبع بر که اولیای زمانه بود و در یب بر زینت  
 طبع چند اشعار باوقات مختلفه گفته بود و این اشعار آنرا جمیع  
 دیوان مرثیه کردند و آنرا بنور الصبر نام نهادند و این چند شعر  
 در دست ای نظرگاه جلالت دل نی رک و نوا کرد در راه تو  
 تنگ و سخن بی سر و پای تا بدل آتش شوق تو گرفت است مرا  
 طبع حوی غنچه تصویر میکرد و در اندک در احوال جلوه نمیداد  
 نفس چون غنچه میزدند در خود شمع محفلها و سرایای آسمان  
 نیکون کلبه پوشش گردیده ز بس ازین جوش میزد خون بسملها  
 و خنده و گل صدق از هر دانه شکم خاصیت جامت مگر چشم  
 نرم استغفنه دلان تو بهم محرم راز نه از نکبت کل ریس که یابی  
 خبرم را به نیستی که مایل و بردن شوریدگان غنچه سان  
 در زربلب این خنده در زمین چرا نیست این ابله و رسم  
 اهل کلین شوخ چشم همچو کل در انجمن پیوده خندیدن چرا



و بهر با جنونم حاجت زنجیر نیست عرصه شکست عالم خوش رویی  
 سبزه دیده است هر آبی که در دل دهم آفتاب که در خیال  
 سر و بالایی ترانه **اول** دفتر ملک ادای تو اندام بیت از تو  
 کردم انتخاب **اول** ز ششم است که بنی بلبله و ز کس نذر در داغ  
 کسی کرده اند جبینم بر آب خسته سبیل از برینش  
 کعبت غنچه خون ارگوشه دستار او است زینت و بند  
 بایسی خاطر آرا ده کان سر در ایکی به ناعری کفایت  
**اول** که ای بت بشوخی جلوه سامان کرده می آید که کل از باغ بر  
 چهره نهان کرده می آید **اول** بهار اشعار رنگین گلستان کرده غار  
 قلم از دفتر کلکشت ایران کرده می آید **اول** بهار ششم از در  
 خوش شکفتن بیک غنچه با صد چاک دل خندیدنی دارم **اول**  
 شب ز شوق سر زلفت سخی سر کردم کار در دل  
 دیوانه چای تر کردم **اول** لاله از حال من خبر دارد که شمشیر  
 حرکاتیم داد و در سلوک و تصرف جذب قوی دست داده بود  
 و طریقه عجیب و حالت غریب در زنت و از شوخکان بر دانه اند

شمع احدیت است بوده و میفایین توجیه را چنان در شمع  
 منوخط گردانیده در مورثات و آداب این قوم را چنان ادا نمود  
 که سیفکمان و زخم خوردگان حضرت ذات را از خویش میریاد  
 و از صحرای سحر می رود و از سر کوه می آرد و این هم جزای  
 ازانت **اول** صحبت صاحبان رونق قوای حسنه  
 ایقدر و ارسکی ای شوخ بی پروا کن **اول** خاموشی  
 صاحب شکوای ادا می دیگر است همچو کل در انجمن ای گلستان  
 لب و لکهن **اول** خوش آن گز انجمن در خلوت کاشانه ام  
 بهان همچون نفس در سینه اندر خانه ام نمی آید اگر از خلوت  
 هستی برای در باری شناسی خوشن را اگر کی بی  
 تکلف بر طرف بی باک گویم اگر بیرون ز خود ای خدای  
**اول** چون کوه هستی بر بوم دگر شده بچشم اهل معنی درنگ  
 شد و اگر از بهشتش توان از یافت ملک شد  
 هر چه در کان ملک شد در ایام مرض آنحضرت خوری  
 برای عبادت آمده دید که ضعف غالب است و بدون عصاره



نمی توانند آنرا ز کف سجده اند ضعیف بسیار غایت شده  
 و احتیاج بعضا فاده به اینه در جوشش و نمودن او  
 بیت بود **س** نا توانی چو کرده تیرم پیر ناکشته و عصا کرم  
 بعد از آن در عرصه چینه در صاحب وانش شده و صاحب  
 شیخی فزوده معاشخ و فزوده **س** که در زی برین رفت  
 سفر بلیت انانسد فانا السید جویون فقیر بعد از ناز و **مهر**  
 در امر یاد کرات در بویه شام بود در مقبره حضرت قطب الدین  
 و لغت رحمت الله علیه رحمت و محبت و محبت زلیله عمر بیک  
 از نار ان نشسته بود در ان میان شیخ شهادت **س** شیخ  
 حبیب الله نیر بود و برادر شیخ عبدالکریم مریم بود و او  
 از زنده گانی منقطع شده بود و میان محمد عاشق و جویزه کده  
 چگونه بود نشسته بودند ناگاه چینه بادم شخصی را دادند  
 تا کلیدی خوشبو آورده داد محمد عاشق آن کلید را بوی کرد  
 بعد از آن خودستان بر زمین غلطیده کلید بر سینه خود نهاد  
 و مانند مرده چشم بسته و در دست بر سینه زد یکدیگر نهاد

تا دیری مانند بعد از ان بر جسته بطرف شیخ شهادت  
 دست بسوی ایشان دراز کرده این لفظ بر زبان رانید **الوداع**  
 الوداع یا ماه ذی القعدة القعدة و بیت خود انارت بسوی شیخ  
 شهادت که دهنه چینه باز بسته این سخن میگفت فقیر و دیگر  
 یا من را در خطره گذشت دل خطره کرد که برادر شیخ عبدالکریم  
 مریم است وقت دی رسیده است باز در دل این فقیر تردد  
 که بطرف شیخ شهادت نظر کرد و بیت انارت کرد  
 چه سبب است چون شب گذشت روز شد و این فقیر در ان  
 همه شب بیدار بودی و بحر دبلووع آفتاب خواب میرفتم وقت  
 صبحی بر جسته ناز صبحی میگذازدم و بجه از ناز طله باز اندکی  
 خواب میرفتم النوض چون وقت صبحی شد شیخ علاء الدین  
 لیسر شیخ علم الدین که از نار ان در فغان این فقیر بودند  
 دست بر دروازه جره زد فقیر از خواب بجا گشته و جسته  
 در دروازه گشاده بیرون آمد شیخ علاء الدین گفت شیخ  
 عزیز الله فوت شده برای فاکه پیش شیخ شهادت **س**



دهن این فقیر بر شخصی دیگر که آنهم شیخ خریز نام داشت  
 شیخ علاء الدین گفت نه شیخ خریز اندر شیخ حبیب بود  
 و شیخ شهر اندر ایشان نام کرده اند و مردمان قبیله نژاد  
 جمع شده اند فقیر گفت اندکی توقف کنید تا ناراضی گذرد  
 نزد ایشان ردم این فقیر و مقرب خسته ناراضی او است  
 با شیخ علاء الدین و دیگر یاران نزد شیخ شهر رفت  
 شخصی خطی آورده بود در آن نوشته که شیخ خریز آمده است  
 مگر عیال ندارد و نه مالک آن آهوی از صحرادرشکافه دهد مرا  
 برای شکار در پی او دیده آموگر خسته نزد شیخ خریز آمده است  
 در میان مرد و بای ایشان خریزه بیرون رفت و از شاخ  
 آمو آن شیخ خریز شکافه شد مگر در زنده ماندند دوم  
 روز فوت شد آن ماه ذی القعدة بود و فوت شیخ  
 خریز شد در تهر او بود که مقدار معقار کرده از احمد  
 واقعت و بعد از چند روز شیخ عبد الرشید را در می شد  
 بتاریخ نهم ماه ذی القعدة فوت شد و چون فوت

مکتوب غایت سبب آن تقابل القلوب الابرار حال الابرار  
 غیر ذرا امر رسید رحمة الله حال ابن علی بن بهاء نور غیث و خلد  
 بین پریشان وقت ضایع و دیگر و سرگردان شاه راه انتظار  
 بر توبال در انداخته بیت الاخوان دل حزین را رنگ در در  
 ساخته و این خاک نشین کوچ بدلت را سر بر فلک غمت خیز  
 چه فرخ بود یکی کاند امر و نه که فرخ شد مراد طالع و روز بدستم  
 ناله کردستان داد نه نام بلکه دستنوی جان داد و خشن روی  
 که ازین جان و دل غایت که زبان زلفی که به نسیم زارت لاله  
 این سخن بر این پیشینان قلم نو و الاسنی آنت که دیگر  
 از چشم قلم بیرون تراویده بود بنامه کی شود کین مشتاق  
 بهتاب از کجاشنه شود سیر آه چه گوید و چه تواند گفت  
 و چه نویسد و چه تواند نوشت از دست محنت فراق و سده الم  
 آن مجموعه مکارم اخلاق و دیوان مراسم اشفاق چه کشته  
 و چه یکشته و چه دیده و چه می بیند ذوق الطاف تو کاشتر  
 می یافت دلم باید هر لطف تو اکنون بسبب صد الم



هر چند که دل غمیده و جان چها کشید و ملاحظه حال و ملاحظه خیال  
 بهمت میکار و دو یا چهار صورتی تصور آن بی مثال شتغال  
 چنانکه عبدالمؤمن گفته است رحمه الله علیه برده خیال گشته  
 رفته بکنج خلوت با مرثه خانه میکنم زلف شب دراز را  
 اما تسلی تصور و خیال ذات در تاملی جلال انبیا نیست  
 که زلال وصال تقطش این آتش آسمان بخ کام فرو توان  
 نشاند خیال را چه مجال باشد **لو کان غیري کیتی بجای فانی**  
 لا اکتفی بوجاه لاجل ولا قوة الا بالله طلب آن بود که هرگاه  
 در مبارک آنکه در غایت نامه مندرج بود که خداوند تعالی از بعضی  
 امور نامشروع که امت فرموده است بگوید و شکرانه حضرت  
 صمدیت بر توفیق خیر که بآن برادر بجان برابر بلکه مراتب  
 خوشتر داده بی آرد و استقامت از آن حضرت او تعالی استباده  
 همگی است و تمامی نیست صرف راه محبت و صوفی الهی نامه  
 و آن بحقیقت مسخر در تاج حضرت رسالت پایی است  
 و آنرا و سلم و ایشان خود فرزند آن سید انام اند علیه و آله

و بی چاره در این یکباره در محضر من مسجد که در احمد آباد زند  
 در یک جلم معاین بول چپ دار مدون گشته رجوع اندر غیر  
**الحمد لله شیخ جمال الدین الحسینی** رحمه الله علیه و خلیفه  
 حضرت مدینه الشیخ شیخ الشیخ حاتم الدین حسینی  
 جامع بوده میان علم شریعت و طریقت و کبریت حضرت  
 مدینه و میان علم صانع مدکور بحصل علم نموده و چون او را شایسته  
 انقوم پیدا شده بکبریت سالی حضرت مدینه الشیخ پوتن کلام  
 سواد و توحید را ببل او افاده میفرمودند بنور در پورت آنحضرت  
 بنظر تیر بردی نمیستند و فرمودند که را باین چه نسبت از آن پس  
 او مطالبه کتب این قوم را لازم رجوع گرفت و اکثر اصطلاحات  
 و مراتب حفظ نموده بکبریت می رسید و هر جا که حاجی توفیق در آن  
 سیر آنحضرت بنظر محبت و شفقت در روی می رسید  
 در آن حال شفقت فرموده که بهتر لایق خواندن این علم شده  
 بیا بود ریخ در شتند ریخ است بعد از آن از هر چه ادراک  
 سیر ریخ افاده بودی نموده و اشغال خانه آن علیه السلام چشیده  
 از آن

کینه ۸۵  
 علم  
 در انداز  
 سیرت  
 سیرت  
 سیرت



مرتب بر دی انصال کرده و ریاضت فرموده تا او همی بخت  
 خویش را در سلوک معروف کرد ایندو چنان بجای خود گذارند  
 خویش فاین گشت و از دنیا و مافیها تیرائی گلی نموده در باطن  
 دست اربعین یکی تبرک طعام قیل و دیگر از آن نه تبرک طعام  
 و سیوم تبرک بالکلیه اختیار کرده و مکه قطره آب و منور  
 در اربعین سوم افطار میکرد و بسیار لاغر و نحیف گشت و کرات  
 مورد گردید و در زیارت تربت حضرت قطب الشیخ خواجه  
 بزرگ قدس سره و حضرت قطب الحی الدین نجفی و حضرت  
 سلطان الشیخ و حضرت ذوق حقیقت غم نموده مدتی مدید  
 در سیاحت و سیود و بعد از آن لطیف حرمین شریفین  
 لطیف بیت الله و زیارت روضه منور خواجه عالم صیاد علیه  
 و علی آله و صحبه و بارک و سلم رفت مشرف گردید و یکی از افراد  
 این قوم گشت و بار دهم نیز لطیف حرمین شریفین رفت  
 و یک شام رفت بطواف اگر نورانیا و زیارت بیت الله مشرف  
 از آنجا چندین بار و بیعت نموده باز از آنجا بمکه مشرف شد  
 و از آنجا

الف الف صلوٰة و التمجید و علی آله السید و اصحابه النقیه رحمت  
 سکونت اختیار کرد و در آنجا علم سلوک و تصوف بیان کرد و در میان  
 حضرت قطب الاقطار الشیخ محمد حسینی مدرس که فارسی بودند  
 محبوب گردانید و بیارت فصیح که هیچ شایسته در وجوده و در علم  
 که از او را دست یخ ماست از این زیارت دعوی تصنیف کرد و بابت  
 خود و مقصد تمخیص حیاتی علوم الدین دشت قدری از آن نوشت  
 و حاصلت که ناقص ماند و بتمام نرسیده و اکثر اوقات از آنجا  
 و بعضی بکثرت سالی میفرستاد از ایمان یکی است که بعضی بواسطه  
 تحریر خود و بجز بقلم دیگر کس **نشد** انشاء الله تعالی الی الله  
 احمد ابا المحدث بترتبه بن علی بن اهل الاساتذ العارف بالله  
 سیدی حامد الدین الشیخ محمد فخر علی الله مقامه سلمه  
 اللهم انک لک سلطان جلالت لا کبر و باسک الاعظم  
 الذی یسجد لک کل من اهل کبر و یحیی سید الخواص و با صی <sup>الاولی</sup>  
 و الاخصاص و اهل الودود الصفا و تابعیه اهل الصدق  
 و الوفا ان محمد علی کافه عبادک ظل فیض خود کرد و اندادک



بوجود الاستاذ الاعظم والامام الفخيم شيخنا شيخ الاسلام  
 سيدنا في مهنهم والعام خرمي الكين ومهذب المريدين  
 وموصل الطالبين العارف بالله والهدى عليه والوصول الى الله  
 والهدى اليه سيدنا ومولانا واعلانا واعلانا الشيخ حاتم الدين  
 الله الله بالله بامداد الله ونفق ببركاته ولا زالت علوم النوار  
 يستضي الراسخ والغادي والنوار فهو مقيس منها كل سلم  
 ويشرق بها كل ناري بعد تقبل الاقدام واهل الشرف  
 السلام ورحمة الله وبركاته عليكم وعلي كافة من يؤذي بجنابكم  
 فالحق في يد رسول مقبوسم علي بالتمهيد ونظركم عليه  
 والمرجو من جنابكم العلي توجهم بالهمة العلية الي ليكون  
 من العارفين بالواصلين اليه ووضيفة الدعاء الحق لكم عليها  
 ملازم وموثركم الشرفية دائما في جميع جوارحي وبين عيسى  
 اية اورضكم هو المطلوب في كل زمان فلا تنسونكم وان  
 تنوب عن الاوطان والسلام من عبدكم ابراهيم درو  
 توجهم وحول نظركم وان نحن يا سيدي مجاور لسيد الانام

ومصباح الظلام الي ان ياتينا الحام واصل الله عليه سيدنا  
 في الله والمرجو من جنابكم ابراهيم ان يبلغ الشبث  
 التمام والتحيات الواقيات الي حضرت سيدنا دولنا  
 الشيخ ركن الحق والدين سدة الله وحامه والسلام على كل  
 من سال عنا من الاخوان والاحباب وان يكون هذا اثر  
 من الرغوان وغيره الذي ارسلته مع مصلح السيد الجليل  
 سدة الله مقبولا اللهو المملوك الشيخ محمد بن جمال البحر الجشتري  
 عوانه عنه ونقش خاتم دي محمد صل علي محمد وفات دي  
 تاريخ شهر ربيع الاخر سنة ١٠٢٠ في شهر ربيع الاخر سنة ١٠٢٠  
 والسلام والتحية **والتحية**  
 لقطبان حضرت قطب الواصلين الشيخ ابي الحسين الهديست  
**قادر بفرستني قدس** مراد حضرت قطبي صاحب  
 حضرت صاحب رتبة سيد محمد كودار شيخ نجيب الدين النابك  
 منوبه كه ان مذهب حضرت ايشان را دیده بودم را دیده  
 صام الدهر وقائم السيل وروايتهم رور در جره مسدود وديت















و بطرف پنجاه نفر است که احمد بن حسن گشته اند  
 و در آن روز نیز حضرت قطیبه تا صبح بخوابد  
 یک جماعت و در آن جماعت یکصد و پنجاه مرد و بعد  
 و یکصد و پنجاه عورت و بعد و یکصد و پنجاه  
 خندان و بسیار بود و عرض کرد که بایان کرشمه ام  
 که ما را طعام بخوراند و در آن حال بشو و حلقه  
 چیزی بخورند که او را بخوراند مگر یک خادم بخوراند  
 خادمان او که نام عبد الملک بود پس حضرت قطیبه حاضر  
 بدیده او را گفت که در خانه شما چیزی هست که او را  
 بخوراند خادم گفت که یک مشت برنج موجود است  
 و حضرت به حضرت قطیبه خادرا را گفت بسیار آن خادم  
 برنج بیاورد بیکه محراب است آن جماعت میگویند که  
 محراب که این یک دو مشت برنج یک کوزه را به غنچه  
 مایه نرا بر آید می شود بر حضرت قطیبه همان خادم را  
 گفت که دیگ بیاورد آن خادم دیگ بیاورد بیکه حضرت  
 قطیبه بدست خود بردند و در نهاد خادم را گفت  
 که این برنج را در دیگ بپزد و در آن دیگ  
 که این برنج را در دیگ بپزد و در آن دیگ

و بطرف پنجاه نفر است که احمد بن حسن گشته اند  
 و در آن روز نیز حضرت قطیبه تا صبح بخوابد  
 یک جماعت و در آن جماعت یکصد و پنجاه مرد و بعد  
 و یکصد و پنجاه عورت و بعد و یکصد و پنجاه  
 خندان و بسیار بود و عرض کرد که بایان کرشمه ام  
 که ما را طعام بخوراند و در آن حال بشو و حلقه  
 چیزی بخورند که او را بخوراند مگر یک خادم بخوراند  
 خادمان او که نام عبد الملک بود پس حضرت قطیبه حاضر  
 بدیده او را گفت که در خانه شما چیزی هست که او را  
 بخوراند خادم گفت که یک مشت برنج موجود است  
 و حضرت به حضرت قطیبه خادرا را گفت بسیار آن خادم  
 برنج بیاورد بیکه محراب است آن جماعت میگویند که  
 محراب که این یک دو مشت برنج یک کوزه را به غنچه  
 مایه نرا بر آید می شود بر حضرت قطیبه همان خادم را  
 گفت که دیگ بیاورد آن خادم دیگ بیاورد بیکه حضرت  
 قطیبه بدست خود بردند و در نهاد خادم را گفت  
 که این برنج را در دیگ بپزد و در آن دیگ

و بطرف پنجاه نفر است که احمد بن حسن گشته اند  
 و در آن روز نیز حضرت قطیبه تا صبح بخوابد  
 یک جماعت و در آن جماعت یکصد و پنجاه مرد و بعد  
 و یکصد و پنجاه عورت و بعد و یکصد و پنجاه  
 خندان و بسیار بود و عرض کرد که بایان کرشمه ام  
 که ما را طعام بخوراند و در آن حال بشو و حلقه  
 چیزی بخورند که او را بخوراند مگر یک خادم بخوراند  
 خادمان او که نام عبد الملک بود پس حضرت قطیبه حاضر  
 بدیده او را گفت که در خانه شما چیزی هست که او را  
 بخوراند خادم گفت که یک مشت برنج موجود است  
 و حضرت به حضرت قطیبه خادرا را گفت بسیار آن خادم  
 برنج بیاورد بیکه محراب است آن جماعت میگویند که  
 محراب که این یک دو مشت برنج یک کوزه را به غنچه  
 مایه نرا بر آید می شود بر حضرت قطیبه همان خادم را  
 گفت که دیگ بیاورد آن خادم دیگ بیاورد بیکه حضرت  
 قطیبه بدست خود بردند و در نهاد خادم را گفت  
 که این برنج را در دیگ بپزد و در آن دیگ